

کهن‌ترین اشارات به شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه در اورمیّه

سجاد آیدنلو*

(گوشه‌ای از تاریخ فرهنگی و سیاسی اورمیّه بر اساس
مستندات از تصحیح تازه دیوان قطران تبریزی)

به یاد مرحوم استاد غلامحسین صدری‌افشارِ اُرموی
و با احترام فراوان به مصححان چاپ جدید دیوان قطران تبریزی

قطران تبریزی (دهه نخست قرن پنجم - احتمالاً: ۴۸۵ ه.ق) تا امروز قدیم‌ترین شاعر آذربایجانی است که دیوان اشعار فارسی وی (شامل حدود ده هزار بیت) به دست ما رسیده است. این دیوان کهن و بسیار مهم فعلاً نخستین سند ادبی بازمانده از / در آذربایجان و بر اساس تصحیح تازه و علمی آن (به کوشش: دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزی با همکاری دکتر ته‌مینۀ عطایی و دکتر شهره معرفت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن، ۱۴۰۲، ج ۲، صد و پنجاه و دو صفحه + ۱۳۸۱ص) - که نسبت به چاپ مرحوم استاد محمد نخجوانی هزار و صد و چهل بیت نیز بیشتر دارد - از جهات گوناگون درخور بررسی و تحلیل دقیق است.

در تصحیح جدید دیوان قطران سه بار به نام شهر «اورمیّه» (مرکز استان آذربایجان غربی کنونی) و دو بار به خانه/کوشک ساختن و اقامت قطران در این شهر اشاره شده است. بار نخست در قصیده ستایش عمیدالملک ابونصر کندی، وزیر طغرل سلجوقی، است که خطاب به او می‌گوید با صلۀ‌ای که این مملوح داده بر «در: سرحدّ شهر اُرمی: اورمیّه» کوشکی بهتر از آنچه پیشتر در تبریز داشته ساخته است:

به زرت بر در اُرمی از آن به کوشکی کردم که کردم بر در تبریز گاه خسرو عادل
(قطران تبریزی ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۳۴۰)

* استاد دانشگاه پیام نور اورمیّه aydenloo@gmail.com

بار دوم در قصیده کوتاهی است که به احتمال فراوان در مدح ابوالخلیل جعفر بن عزالدین، امیر اورمیّه (در این باره، ر.ک: ادامه مقاله) سروده و دوباره به موضوع خانه ساختن بر «در اورمین: اورمیّه» و اینکه قبلاً خانه‌ای در تبریز داشته - و به ستم از او ستانده‌اند - پرداخته است:

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| به تبریز خانه برین بر زمین | بکردم به دینار و درّ ثمین |
| ... فراوان در او خورده میر اجل | می سرخ بر نرگس و یاسمین |
| مرا همسر جان خود داشتی | چواز مرگ در جانش آمد کمین |
| ز دست من آن ظالمان بستند | همی خوانم از غم «علی الظالمین» |
| از آن به به فرّ ملک بوالخلیل | یکی ساختم بر در اورمین |
| دو آباد کردم به وقت دو شاه | که دانست قدم هم آن و هم این |
| یکی شد یکی جاودان زنده باد | جهان را امیر و مهان را امین |

(همان، ج ۲، ص ۷۶۹)

یک بار هم نام «اورمیّه» به صورت «اورمی» و با اشاره به آراستگی و آبادانی آن در قصیده‌ای بدون نام ممدوح آمده است^(۱):

بخشش هارونت داد و دانش مأمونت داد وز پی تو اورمی مانند بغداد آفرید
(ج ۱، ص ۱۴۵)

در تصحیح تازه دیوان قطران سرعنوان قصیده‌ای که این بیت از آن است «فی المدیحه» است و چون قصیده پیش از آن «در مدح ابوالمعمّر» است پس «فی المدیحه» یعنی در ستایش او (ابوالمعمّر). مصححان ارجمند در توضیح بیت مذکور، نوشته‌اند «بنابر متن ... در این قصیده «اورمی» محل حکومت ممدوح قطران است» (ج ۲، ص ۹۶۸). در چاپ شادروان استاد نخجوانی نیز سرنویس این قصیده «فی المدیحه» و قصیده قبل از آن «در مدح ابوالحسن لشکری» است (ر.ک: قطران تبریزی ۱۳۶۲، صص ۶۴ و ۶۵).

قرینه‌ای در پایان قصیده هست که نشان می‌دهد شعر نه در مدح ابوالمعمّر است و نه ابوالحسن لشکری و نه ممدوح آن ساکن اورمیّه بوده است. قطران در سه بیت پایانی قصیده می‌گوید:

(۱) مطلع قصیده این است:

ای خداوندی که یزدان جانت از داد آفرید وز همه عیبی تن پاک تو آزاد آفرید
(ج ۱، ص ۱۴۴)



• دکتر سجّاد آیدنلو

۳

من به فرمان تو قصری ساختم نوشادوار از پی باغی کیش اجدادم مر اولاد آفرید
گر نیابم داد بگذارم به جای آن قصر زود ورچه ایزد قصر من خوشتر ز نوشاد آفرید
خدمت تو هم به شهر اندر کنم در جای غم گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید
(ج ۱، ص ۱۴۶)

چون قطران در قصیده‌ای دیگر در ستایش ابومنصور وهسودان به «باغ خویشتن» اشاره کرده^(۱) و در قصیده کوتاهی که نام «اورمین» را آورده - چنان‌که دیدیم - از «خانه برین» خود در تبریز و باده‌گساری‌های فراوان میر اجل (= ابومنصور وهسودان) در آن یاد کرده است با اطمینان تقریباً قطعی می‌توان گفت که ممدوح قصیده مورد بحث هم ابومنصور وهسودان، مهتر تبریز، است^(۲) و قطران این قصیده و به تبع بیت مذکور (وز پی تو اورمی مانند بغداد آفرید) را در شهر تبریز سروده و با مبالغه‌های ویژه شعر مدحی به ابومنصور وهسودان، امیر تبریز، گفته که خداوند (غیر از تبریز) شهر اورمی

(۱)

با نگار خویشتن رفتم به باغ خویشتن باغ را دیدم ز گل‌ها همچو روی آن نگار

(ج ۱، ص ۱۶۳)

(۲) استاد فیروز منصوری معتقدند در دوره قطران، ابومنصور وهسودان فرمانروای اران بوده است و پسر او ابونصر مملان، حاکم تبریز. ر.ک: منصوری ۱۳۸۷، ج ۱، صص ۴۴-۴۷.

(اورمیّه) را نیز به خاطر تو با زیبایی و آبادیِ بغدادمانند^(۱) آفریده است (یا آراستگیِ بغدادوارِ شهر اورمی/ اورمیّه هم از فرّ و اقبال و دولت توست).

این هر سه قصیده بلند و کوتاه در دیوان قطرانِ چاپ مرحوم استاد نخجوانی هم هست اما در قصیده نخست (مدح عمیدالملک کندی) بیتِ ذکرِ نام «اورمیّه» (به زرت بر در اُرمی از آن به کوشکی کردم ...) نیست (ر.ک: قطران تبریزی ۱۳۶۲، صص ۲۲۳ و ۲۲۴) و در قصیده کوتاه دیگر نام/ وجه «اورمین» به گونه مصحف و محرف «او زمین» آمده است (یکی ساختم بر در او زمین) (همان، ص ۴۹۳). در شاهد سوم نیز «اورمی» مجدداً به «او زمی» تغییر یافته است (وز پی تو او زمی مانند بغداد آفرید) (همان، ص ۶۶).

مصححان محترم چاپ تازه دیوان قطران در مقدمه محققانه خویش درباره رفتن این سراینده تبریزی به شهر اورمیّه و اقامت چند ساله‌اش در آنجا نوشته‌اند «پس از درگذشت امیر وهسودان در سال ۴۵۱ ق ظاهراً شاعر با بی‌مهری درباریان روبه‌رو شد و یا به دلایل دیگر املاک او را تصرف کردند و او به‌ناچار تبریز را ترک گفت و به دربارهای دیگر و از جمله به دربار ابوالخلیل جعفر در اورمیّه رفت و مدتی نسبتاً طولانی در آنجا اقامت کرد. مدت اقامت قطران در دربار این حکمران ناشناخته آذربایجان و دیگر دربارهای ازان و آذربایجان بر ما روشن نیست ... بنابر قصیده‌ای که قطران در ایام وزارت عمیدالملک کندی سروده ظاهراً شاعر به لطف این وزیر به صله‌ای رسید که توانست در اطراف اورمیّه کوشکی برای خود بسازد. چون ایام وزارت عمیدالملک کندی از سال ۴۴۸ تا ۴۵۵ ق بود می‌توان نتیجه گرفت که قطران در این سال‌ها در این شهر ساکن بوده است. به هر حال چند سال بعد او را دوباره در گنجه و دربار شدادیان می‌بینیم» (قطران تبریزی ۱۴۰۲، ص بیست و دو مقدمه) و «می‌توان احتمال داد که نسبت «ارموی» هم که به او داده‌اند ناشی از سفرهای طولانی او به منطقه اورمیّه و اقامت در آن حوالی باشد» (همان، ص هفده مقدمه).

به نظر نگارنده بر اساس آنچه از سرگذشت قطران و ممدوحان او می‌دانیم درباره سال‌های احتمالی حضور و زندگی او در شهر اورمیّه می‌توان این حدس را طرح کرد که شاید قطران از حدود سال ۴۴۸ ه.ق - و به احتمال بیشتر از ۴۵۱ که امیر ابومنصور وهسودان در تبریز درگذشته - تا حدود ۴۵۹ ه.ق در اورمیّه بوده و سپس به گنجه

(۱) بغداد از زمان ساخته شدن (سال ۱۴۵ ه.ق) تا هنگام ویرانی به دست هولاکو (۶۵۶ ه.ق) بزرگترین شهر جهان اسلام بود و به همین دلیل در ادب فارسی نماد خرمی و آبادانی است. اورمیّه نیز در بعضی منابع جغرافیایی شهری سرسبز و پر نعمت توصیف شده است. برای نمونه اصطخری در سده چهارم نوشته «ارمیّه ... شهری خوش و نزه و سبز است با خیر و نعمت و آسایش و راحت» (اصطخری ۱۳۷۳، ص ۱۸۷).

رفته و به دربارِ فضلون بن ابی‌السوار پیوسته است و شاید پس از ضعفِ قدرتِ فضلون (حدود ۶۶۸ ه.ق) دوباره به اورمیّه و نزد ابوالخلیل جعفر برگشته (ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، ص بیست و سه مقدمه) و تا حدود سال ۷۰ ه.ق که به نوشته خلاصه‌الاشعار ظاهراً سالِ مرگِ ابوالخلیل جعفر است (ر.ک: ادامه مقاله) در این شهر بوده و بعد به تبریز رفته و تا زمانِ درگذشت (احتمالاً ۸۵ ه.ق) در زادگاهش مانده است. بنابر این شاید قطران در دو مقطعِ زمانی متفاوت (بین سال‌های ۵۱-۵۹ ه.ق و ۶۸-۷۰ ه.ق) و روی هم تقریباً ده سال ساکن اورمیّه بوده است.

قرینه‌ای که تأیید می‌کند قطران چنان‌که مصححان گرامی دیوان حدس زده‌اند در سال ۵۲ ه.ق در اورمیّه بوده این است که طغرل سلجوقی در این سال (۵۲ ه.ق) و هنگام فرمانروایی مملان بن وهسودان بر تبریز این شهر را محاصره می‌کند که بر اثر آن، هم بناهای فراوانی ویران می‌شود و هم بسیاری از اهالی تبریز از قحطی و گرسنگی می‌میرند (در این باره، ر.ک: شمس ۱۳۹۳، ص ۳۰۰؛ همو ۱۳۹۹، ص ۱۴۳) اما در دیوان قطران هیچ اشاره‌ای به این واقعه دردناک نیست و این نشان می‌دهد که او در این سال در تبریز نبوده و در اورمیّه می‌زیسته که به تدبیر حاکم آن، ابوالخلیل جعفر، از تاخت و تاز طغرل در امان بوده است.

نگارنده حدس می‌زند که نام شهر «اورمیّه» احتمالاً در بیت دیگری از قطران هم آمده ولی در نسخ و چاپ‌های دیوان او تغییر یافته است. قطران در بیتی از یکی از قصاید مدح «شاه ابوالخلیل جعفر» می‌گوید:

اگرچه ارمن دوزخ شود ز فرقت تو شود سپاهان از دیدن تو جنت‌وار

(ج ۱، ص ۱۸۸)

مصححان ارجمند چاپ جدید دیوان به استناد این بیت در مقدمه نوشته‌اند «ظاهراً بخش‌هایی از ارمنستان هم در قلمرو حکمرانی ابوالخلیل بوده است زیرا قطران می‌گوید که او از «ارمن» به اصفهان رفته است» (ص شصت مقدمه). با توجه به اینکه به دریافت درست مصححان محترم مقرّر فرمانروایی ابوالخلیل جعفر بن عزالدین شهر اورمیّه بوده (ر.ک: صص هفت و شصت و یک مقدمه) و از بیت‌های قبل و بعد بیت مذکور نیز معلوم می‌شود که قطران ساکن شهری است که ممدوح (ابوالخلیل جعفر) از آنجا به اصفهان رفته،^(۱) محتمل است در بیت یادشده به جای «ارمن» ضبط درست

(۱)

همی‌روی به سعادت به درگه سلطان جهان روشن بر بنده کرد خواهی تار
... اگرچه ما را تیمار بی‌نشاط رسید رسد به سلطان از تو نشاط بی‌تیمار

(ج ۱، ص ۱۸۸)

«أرمی» باشد^(۱) که در دست‌نویس‌ها تحریف شده است (اگرچه أرمی دوزخ شود ز فرقت تو)^(۲) و ابوالخلیل جعفر از محلّ حکومت خویش یعنی «أرمی» (اورمیّه) به اصفهان رفته است نه از ارمنستان. همچنین باید توجه داشت که در سال‌های قدرت ابوالخلیل جعفر، ارمنستان زیر فرمان دولت بیزانس بوده و بعد هم با حملات غزان مواجه شده است (ر.ک: رضا ۱۳۷۷، صص ۶۹۱ و ۶۹۲) و مهتر اورمیّه تسلّطی بر آنجا نداشته است. وجه احتمالی «أرمی» در بیت بالا صورتی است که یک بار دیگر هم در شعر قطران برای نام «اورمیّه» به کار رفته است.

چون از سه بیت مربوط به ذکر نام شهر «اورمیّه» در شعر قطران یکی در چاپ پیشین دیوان او نیست و در دو بیت دیگر هم نام شهر تصحیف و تحریف شده است تا پیش از انتشار تصحیح تازه و علمی دیوان قطران و مقدمه دانشورانه آن، موضوع خانه ساختن و اقامت این شاعر تبریزی در اورمیّه و فرمانروایی ابوالخلیل جعفر بن عزالدین در این شهر دانسته نبود و در هیچ یک از نوشته‌ها و تحقیقاتی که درباره قطران در اختیار داریم^(۳) به این نکته مهم (رابطه قطران تبریزی و شهر اورمیّه) اشاره نشده و فقط نوشته شده است که در بعضی منابع او را با نسبت «أرموی» هم

۱) نگاهشته چاپ زنده‌یاد استاد نخجوانی به جای «ارمن»، «بر من» است. ر.ک: قطران تبریزی ۱۳۶۲، ص ۱۷۸.

۲) عکس نسخه‌ها هم باید به‌دقت دیده شود که آیا احتمالاً «أرمی» به صورتی کتابت شده است که به سهو «ارمن» خوانده شود؟

۳) درباره قطران در نوشته‌ها و پژوهش‌های معاصران، ر.ک: اثر آفرینان، زیر نظر دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۳۶۳؛ تربیت، محمدعلی؛ دانشمندان آذربایجان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۸، صص ۴۴۴-۴۴۶؛ جعفری جزی، مسعود؛ «قطران تبریزی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۳۹۳، ج ۵، صص ۲۵۹-۲۶۴؛ دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید ۱۳۷۷، ج ۱۱، ذیل «قطران»؛ ریکا و دیگران؛ تاریخ ادبیات ایران (از دوران باستان تا قاجار)، مترجم: عیسی شهبایی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸۵، صص ۲۷۳-۲۷۵؛ زرین‌کوب، عبدالحسین؛ با کاروان حله، تهران، علمی، چاپ نهم ۱۳۷۴، صص ۱۰۳-۱۱۵؛ شهیدی صالحی، عبدالحسین؛ «قطران تبریزی»، دایره‌المعارف تشیع، تهران، حکمت، چاپ دوم ۱۳۹۱، ج ۱۳، صص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، چاپ دوازدهم ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۴۲۱-۴۲۴؛ فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، چاپ پنجم ۱۳۸۰، صص ۴۹۲-۵۰۰؛ همو؛ تاریخ ادبیات ایران (بعد از اسلام تا پایان تیموریان)، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۶، صص ۳۰۷-۳۱۲؛ کسروی، احمد؛ «قطران شاعر آذربایجان»، چهل مقاله کسروی، به کوشش یحیی ذکا، تهران، طهوری ۱۳۳۵، صص ۱۴۴-۱۷۲؛ نفیسی، سعید؛ محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۳۶، صص ۴۷۳-۴۷۷؛

نامیده‌اند که با چاپ تصحیح جدید دیوان دلیل آن نیز معلوم شد (نیز، ر.ک: جعفری جزئی ۱۳۹۳، ص ۲۶۰).

چون قطران نام شهر «اورمیّه» را به سه صورت «أرمی»، «اورمی» و «اورمین» به کار برده لازم است درباره املائی نام این شهر و وجوه به‌کاررفته برای آن در شعر قطران توضیحی کوتاه نوشته شود. ریشه لغوی (اشتقاق) و معنای دقیق نام شهر «اورمیّه» هنوز به‌درستی و قطعیت روشن نیست و جای تحقیقی جامع و روشمند در این باره خالی است که باید از سوی پژوهشگری/ پژوهشگرانی متخصص در زبان‌شناسی و تاریخ و با مراجعه به همه منابع کهن به زبان‌های مختلف (فارسی، عربی، ارمنی، یونانی، سریانی، سومری، آشوری، اکدی و...) و بررسی همه نظریات و فرضیه‌های جدید انجام بگیرد. چنان‌که مینورسکی (ر.ک: Minorsky and Bosworth 2000, p.897) و سپس سایر محققان (برای نمونه، ر.ک: رضا ۱۳۸۰، ص ۴۲۲؛ سرکاراتی ۱۳۶۸، ص ۵۵؛ صادقی ۱۳۹۸، ص ۱۷) نوشته‌اند نام «اورمیّه» ظاهراً ریشه ایرانی ندارد.^(۱)

از میان دو وجه املائی «اورمیّه» و «ارومیّه» - که این دومی امروز غالب‌تر و متداول‌تر است - نگارنده به این دلایل و قرائن، «اورمیّه» را با احتمال نزدیک به یقین صورت درست و اصلی می‌داند: ۱. در منابع آشوری از مکانی به نام «اورمیاته» (Urmeiate) در قلمرو مانا در نزدیکی دریاچه اورمیّه یاد شده است (ر.ک: Minorsky and Bosworth 2000, p.897) که آشوری‌ها در سال ۶۵۹ - ۶۶۰ ق.م آن را تصرف می‌کنند (ر.ک: دیاکونوف ۱۳۸۷، صص ۱۹۷ و ۱۹۸) و بعید نیست نام شهر با این محل مرتبط باشد. ۲. صورت «اور» در نام شهرها و مکان‌های دیگر هم دیده می‌شود.^(۲) ۳. در مآخذ جغرافیایی و تاریخی کهن فارسی و عربی و سکه‌ها املائی نام شهر غالباً «أرمیه» است^(۳) و به لحاظ قواعد تحوّل، تخفیف و اشباع حروف و کلمات این وجه کوتاه‌شده یا املائی دیگر «اورمیّه» است زیرا «اور» به «ار» مبدّل و مخفّف می‌شود نه «ارو» و «ار» به گونه «اور» اشباع می‌شود (بسنجید با: اورگنج/ ارگنج (نام شهری در

(۱) در زبان سنسکریت دو وجه -urmi- و -urmya- به معنای «مواج و متلاطم» است (ر.ک: جلالی نائینی ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۵۴؛ Mayrhofer 1992, Band.1, p.245). بارو در سال ۱۹۷۳م با توجه به این کلمه (ر.ک: فرای ۱۳۹۶، ص ۸۲) و چند سال بعد از او یکی از محققان ایرانی بر اساس کاربرد این واژه در ریگ ودا (ر.ک: علیزاده غریب ۱۳۸۴، صص ۷۰۴ و ۷۰۵) نام شهر «اورمیّه» را با آن مرتبط دانسته‌اند اما به احتمال فراوان این همسانی را باید از نوع مشابهت آوایی و لغوی محسوب کرد که میان واژگان بعضی زبان‌ها وجود دارد و دلیل یکسانی و هم‌ریشگی نیست.

(۲) جالب اینکه در بین‌النهرین باستان شهری با نام «اوروم» (Urum) وجود داشته (ر.ک: فرین ۱۴۰۱، صص ۱۳ و ۱۴) و در کتیبه‌های اورارتویی از سرزمینی به نام «اورمه» (Urme) یاد شده است. ر.ک: میلیکشویلی ۱۳۸۷، ص ۴۳.

(۳) برای ملاحظه نمونه‌هایی از ثبت املائی «أرمیه» بر روی سکه‌های کهن (سده چهارم)، ر.ک: رضایی باغ‌بیدی ۱۳۹۳، ص ۴۱۹.

خوارزم)، اورمزد/ ارمزد، اوستاد/ استاد، اوفتاد/ افتاد، اومید/ امید و... همچنان که در سخن قطران نیز هر دو شکل «اورمی» و مخفف یا املائی دیگر آن «ارمی» به کار رفته است نه «ارومی». ۴. قدمت و بسامد استعمال «ارمیه» و «اورمیه» در متون متقدم (پیش از قرن دهم و یازدهم) بیشتر از «ارومیه» است.^(۱)

صورت «ارمی» به جای «ارمیه» در شعر قطران از نظر ساخت و ظاهر کلمه شبیه صفت‌های نسبی است و یاقوت حموی هم آن را صفت نسبی و منسوب به «ارمیه» دانسته «النسبه الی ارمیه، ارموی و ارمی» (یاقوت حموی ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۱۵۹) و در طبقات‌الصوفیه نیز به همین گونه آمده است «از ابوبکر یزدانپار ارمی پرسیدند» (انصاری ۱۳۸۶، ص ۴۳۱) اما در همان طبقات‌الصوفیه که از متون متعلق به روزگار قطران است «ارمی» دو بار به صورت اسم و به جای «ارمیه» به کار رفته است. خواجه عبدالله انصاری (درگذشت: ۴۸۱ ه.ق) درباره «بوالحسین ارموی» نوشته است «به ارمی بود ... گور وی به ارمی است» (همان، ص ۴۳۱). حازمی نیز در قرن ششم این صورت را مدخل کرده و نوشته است «ارمی: بعد الهمزة المضمومه راء ساکنه و الیاء الساکنه: بلد من اعمال آذربيجان و يُقال لها ارمیه ایضاً بزیاده الهاء» (حازمی، بی تا، ص ۱۵). جز از دیوان قطران و طبقات‌الصوفیه، در راحه‌الصدور (تألیف ۵۹۹-۶۰۳ ه.ق) (ر.ک: راوندی ۱۳۸۶، ص ۲۴۴)، بیتی از همایون‌نامه زجاجی تبریزی (قرن ۷ ه.ق)،^(۲) ظفرنامه مستوفی (سروده ۷۲۰-۷۳۵ ه.ق) (ر.ک: مستوفی ۱۳۸۸، ص ۲۲۶، ب ۲۸۴ و ص ۲۳۰، ب ۳۷۰)، شهنشاه‌نامه (سروده ۷۳۰-۷۳۸ ه.ق) (ر.ک: تبریزی ۱۳۹۷، ص ۴۲۷، ب ۶۴۱۴)، غازان‌نامه (سروده ۷۵۸-۷۶۳ ه.ق) (ر.ک: نوری اژدری ۱۳۸۱، ص ۳۰، ب ۴۰۳ و ص ۳۷۰، ب ۸۴۷۲) و جغرافیای حافظ ابرو (سده ۸ و ۹ ه.ق) (ر.ک: حافظ ابرو ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۰) هم «ارمی» به جای / به معنای «ارمیه»

۱) درخور توجه اینکه غیر از قطران دو قرن بعد یک شاعر تبریزی دیگر یعنی زجاجی هم در سده هفتم دو بار نام شهر را «اورمیّه» نوشته است:

به اورمیّه کوهی است نامش براو (؟) یکی شیخ بر کوه بی زورناو [کذا. احتمالاً: بی زور و تاو]
(زجاجی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۱۶۶، ب ۱۸۸)

به هنگام فصل بهاران چو باد به اورمیّه شد شاه با دین و داد

(همان، ج ۲، ص ۱۲۵۵، ب ۲۵۷)

البته استناد ما به متن مصحح چاپی است و باید دست‌نویس منظومه هم دیده شود که آیا «اورمیّه» نوشته شده و یا «ارمیّه» است و مصحح «اورمیّه» نوشته‌اند. در همان قرن در تاریخ جهانگشای جوینی (تألیف ۶۵۸ ه.ق) نیز املائی «اورمیّه» دیده می‌شود. ر.ک: جوینی ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۱۳.

(۲)

به ارمی ز پیری نشان یافتند عنان را بدان راه برتافتند

(همان، ج ۲، ص ۱۱۶۵، ب ۱۸۷)

دیده می‌شود که مویدِ رواج این وجه در کاربردِ اسمی - نه صفتِ نسبی - برای نام شهر اُرمیه / اورمیه در آذربایجان و نواحی دیگر ایران بیرون از آذربایجان است. حتی بنا بر یک خوانشِ محتملِ ظاهراً در بندی از متن پهلویِ شهرستان‌های ایران‌شهر نیز املائی «ارمی» برای نام این شهر آمده است «شهرستان اُرمی را زندیق پر نیرنگ ساخت. زرتشت پاک‌نهاد از آن شهرستان بود» (ر.ک: خادم‌علما ۱۳۸۴، صص ۴۷ و ۴۸). تدوین نهاییِ شهرستان‌های ایران‌شهر احتمالاً در قرن دوم یا سوم هجری ولی بر پایهٔ مواد و منابع کهن‌تر و مربوط به عصر ساسانی بوده است (ر.ک: تفضلی ۱۳۷۷، ص ۲۶۵؛ زاهدی ۱۳۹۱، ص ۳۱۴) و اگر قرائتِ «ارمی» در آن پذیرفته و قطعی باشد فعلاً قدیم‌ترین گواه کاربرد این وجه / املا برای نام شهر اُرمیه / اورمیه و بسیار مهم است.

ضبط «اورمی» به جای «اورمیه» که امروز هم در تداولِ اهالی شهر شنیده می‌شود (نیز، ر.ک: مشکور ۱۳۴۹، ص ۴۱) نسبت به «ارمی» در متون متأخرتر است و بعد از دیوان قطران قدیم‌ترین شاعری که نگارنده برای آن یافته در جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (درگذشت: ۷۱۸ ه.ق) است «... ساحل دریاچهٔ اورمی و سلماس است» (همدانی ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۰۲۲). احتمال دارد در شکلِ «اورمین» (= اورمی + ن) در بیت قطران (... یکی ساختم بر در اورمین) که شاعر به ضرورتِ قافیه‌های قصیده (زمین، ثمین، یمین، یاسمین، کمین، الظالمین، این و امین) ساخته و نگارنده آن را در متن دیگری ندیده است، «ن» اضافه شده به اسم شهر (اورمی) از نوع صامتِ غیراشتقاقی باشد که در بعضی نمونه‌های دیگر هم به آخر واژه‌هایی افزوده شده است که به مصوت بلند پایان یافته‌اند. مانند: آشتین به جای آشتی، انگشترین / انگشتری، خوردن / خوردنی، یکین / یکی و... (دربارهٔ این «ن»، ر.ک: صادقی ۱۳۸۳، صص ۱-۴). احتمالاً «ارمی» و «اورمی» صورت‌های مخففِ «اُرمیه» و «اورمیه» است.

بر اساس این بیت قطران:

از آن به به فرّ ملک بوالخلیل یکی ساختم بر در اورمین

(ج ۲، ص ۷۶۹)

استنباط و حدسِ مصححان چاپ جدیدِ دیوان در مقدمه پذیرفتنی است که ظاهراً شهر اورمیه مرکز فرمانروایی ابوالخلیل جعفر بن عزالدین بوده است (ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، صص هشت و شصت و یک مقدمه). قطران او را «شاه آذربایگان» نامیده^(۱) و در دو جا به دوستی وی با ابونصر مملان اشاره کرده است «امیر مملان

(۱)

گر به واجب کار بودی شاه گیتی خواندمش عیب دانم خواندن او را شاه آذربایگان

(ج ۱، ص ۴۵۷)

او را چو حیدر کَرار» (ج ۱، ص ۱۶۰) و «به یاد میر مملان خور به روی میر مملان بین» (ج ۱، ص ۵۳۱). چون مملان از سال ۴۵۰ یا ۴۵۱ ه.ق به جای پدرش وهسودان فرمانروای رَوادی و در تبریز بوده است (ر.ک: شمس ۱۳۹۳، ص ۲۹۹؛ همو ۱۳۹۹، ص ۱۴۳) پس ابوالخلیل جعفر در مقام «شاه آذربایجان» نمی‌توانسته در تبریز باشد و او نیز حاکم شهر مهمّ غرب آذربایجان یعنی اورمیّه بوده است.

قرینه دیگری که تأیید می‌کند ابوالخلیل جعفر در سال‌های ۴۵۱-۴۷۰ ه.ق مهتر بخش غربی آذربایجان و امیر اورمیّه بوده این است که قطران چند بار به فتنه‌گری و بیدادِ ترکانِ غُز در ایّام حکومت وی اشاره کرده است. برای نمونه:

گر نبودی آفتِ ترکان به گیتی در، پدید بستدی گیتی همه چون خسروان باستان
(ج ۱، ص ۴۵۷)

اگرچه داد ایران را بلای ترک ویرانی شود از عدلش آبادان کند ز دانش چون یاری
(ج ۱، ص ۵۹۰)^(۱)

ترکان غُز پیشتر با همکاری امیر وهسودان و خواهرزاده‌اش ابوالهیجا پسر ربیب‌الدوله - که احتمالاً قبل از ابوالخلیل جعفر فرمانروای اورمیّه بوده - از آذربایجان رانده شده بودند اما در سال‌های بعد دوباره بدان‌جا بازگشتند (در این باره، ر.ک: کسروی ۱۳۸۵، صص ۱۹۸-۲۰۵) و اشارات قطران ناظر بر همین حضور و شرانگیزی سپسینِ غزان در آذربایجان و اورمیّه است که با عصر حکمرانی ابوالخلیل جعفر نیز مطابقت دارد. ضمن اینکه شماری از این غزها به احتمال در اورمیّه اقامت داشتند (ر.ک: سومر ۱۳۹۰، صص ۱۲۲ و ۱۲۳).

یکی از ابهاماتِ شگفتِ تاریخی این است که از ابوالخلیل جعفر بن عزالدین حاکم محلی آذربایجان و اورمیّه در قرن پنجم جز دیوان قطران در هیچ یک از منابع تاریخی و غیرتاریخی کوچک‌ترین نام و نشان و ردّ پایی نمانده است. مرحوم استاد کسروی نود و چند سال پیش در کتاب ارزشمند شهریاران گمنام^(۲) به این نکته عجیب توجه کرده و نوشته‌اند «در همان سال‌ها [منظور حدود سال ۴۴۶ ه.ق] ما امیر ابوالخلیل جعفر را می‌شناسیم که قطران بیش از سی قصیده و قطعه در ستایش او دارد و او را پادشاه آذربایگان می‌خواند ... با این همه در تاریخ‌ها هرگز نامی از او برده نشده و این خود بهترین دلیل است که کتاب‌های تاریخی ما تا چه اندازه ناقص و نارساست» (کسروی ۱۳۸۵، ص ۲۲۷. نیز، ر.ک: همو ۱۳۳۵، صص ۱۶۷

(۱) برای شواهد دیگر، ر.ک: ج ۱، صص ۱۵۹، ۳۰۲ و ۳۵۳.

(۲) چاپ نخست این اثر در سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۹ ه.ش در تهران منتشر شده است.

و ۱۶۸). نه دهه پس از نوشته استاد کسروی - که متون بسیاری چاپ و نرم افزارها و پیکره‌های قابل جستجویی تهیه شده است - نگارنده در حدود بررسی‌های خویش باز نتوانست هیچ اشاره و آگاهی دیگری درباره این شخص غیر از نکته‌ای که در مقدمه تصحیح تازه دیوان قطران از خلاصه‌الاشعار درباره او نقل شده است، بیابد و فعلاً دانسته‌های ما درباره این امیر محلی منحصر و محدود به دیوان قطران است. جالب اینکه در تاریخ ایران دانشگاه کمبریج و تاریخ جامع ایران مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در بحث از سلسله‌ها و خاندان‌های حکومتی کوچک و محلی و مبحث «تاریخ آذربایجان در دوره اسلامی / پس از اسلام» (نوشته باسورث) در دانشنامه ایرانیکا و بسیاری از تحقیقات معاصر مربوط به تاریخ آذربایجان حتی یک بار هم نام ابوالخلیل جعفر نیامده و گویی چنین فرمانروایی اصلاً در آذربایجان وجود نداشته است!

همان‌گونه که گفتیم در مقدمه چاپ جدید دیوان قطران جمله‌ای از تذکره خلاصه‌الاشعار میر تقی‌الدین کاشی (پایان تألیف: ۱۰۱۶ ه.ق) درباره ابوالخلیل جعفر و رابطه قطران با او نقل شده که آگاهی تازه‌ای است. میر تقی کاشی نوشته است «... چون ابوالخلیل وفات یافته در حوالی سنه سبعین و اربعمائه وهنی عظیم در کار حکیم [= قطران] واقع شده» (کاشی، برگ ۱۹۷ ب. نیز، ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، ص شصت و یک مقدمه).^(۱) اگر قول مأخذ متأخری مانند خلاصه‌الاشعار درست و مستند باشد باید درگذشت ابوالخلیل جعفر بن عزالدین حاکم اورمیّه را احتمالاً در حدود سال ۴۷۰ ه.ق بدانیم.

شادروان استاد فروزانفر در کتاب سخن و سخنوران از ابوالخلیل جعفر جزو بزرگان معاصر و ممدوحان قطران نام نبرده‌اند (ر.ک: فروزانفر ۱۳۸۰، صص ۴۹۸-۵۰۰) ولی در مباحث تاریخ ادبیات، این شخص را با نام «ابوخلیل جعفر بن علی عزالدین» حکمران تغلیس معرفی کرده‌اند (ر.ک: همو ۱۳۸۶، ص ۳۱۱) در حالی که فرمانروای تغلیس «ابوالفضل» جعفر بن علی بوده که گویا در سال ۴۵۴ ه.ق درگذشته است (ر.ک: فهیمی ۱۳۹۷، ص ۷۱۶؛ Minorsky 1953, p. 19) نه «ابوالخلیل» و سهو استاد فروزانفر ناشی از یکسانی نام این دو کس (جعفر) است. در دیوان قطران چاپ استاد نخجوانی هم برخی قصاید ستایش ابوالفضل جعفر امیر تغلیس به نام ابوالخلیل جعفر آمده (ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، صص پنجاه و چهار - پنجاه و شش مقدمه) و حتی در تصحیح تازه دیوان نیز این خلط روی داده و در توضیح بیتی از قصیده

(۱) عکس نسخه خلاصه‌الاشعار به لطف دوست محقق جناب آقای دکتر مهدی رحیم‌پور، عضو هیأت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به دست نگارنده رسیده است. از ایشان بسیار سپاسگزارم.

«مدح شاه ابوالخلیل» نوشته شده است «بنابر این ابیات ممدوح شاعر ابوالخلیل جعفر که محلّ استقرار او در تفلیس بود» (همان، ج ۲، ص ۹۸۱). زنده‌یاد علامه دهخدا در ماده «جعفر» ابن عزالدین مکنی به ابوالخلیل او را «از خاندان شدادیان گنجه و از حکمرانان آذربایجان» معرفی کرده‌اند (ر.ک: دهخدا ۱۳۷۷، ج ۵، ذیل «جعفر») که معلوم نیست انتساب ابوالخلیل جعفر به شدادیان گنجه بر پایه چه سند و مأخذی بوده است؟

می‌دانیم که فرمانروای اورمیّه در حدود سال‌های ۴۲۰-۴۳۲ یا ۴۳۶ ه.ق ابوالهیجا ربیب‌الدوله خواهرزاده حاکم تبریز وهسودان و مهتر کردان هذبانی بوده است که با غزان نیز نبرد کرده (ر.ک: مادلونگ ۱۳۸۵، ص ۲۰۶؛ Minorsky and Bosworth 2000. p. 897) و ابن‌اثیر او را «صاحب اُرمیه» نامیده است (ر.ک: ابن‌اثیر ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۳۹۱). از این روی احتمالاً ابوالخلیل جعفر بن عزالدین پس از وی یا بعد از جانشین ابوالهیجا - که نمی‌دانیم کیست - حکومت اورمیّه را به دست گرفته و شاید تا حدود سال ۴۷۰ ه.ق که مطابق نوشته خلاصه‌الاشعار ظاهراً سال مرگ اوست، در این منصب بوده است.

اشاره شد که ابوالخلیل جعفر از شخصیت‌های گم‌شده در تاریخ است. برای اینکه محققان موضوع تواریخ محلی و فرمانروایان گمنام به‌ویژه پژوهندگان تاریخ آذربایجان و اورمیّه مواد و مطالب بیشتری درباره این شخص در اختیار داشته باشند و گوشه‌ای ناشناخته و تاریک از تاریخ سیاسی شهر اورمیّه نیز در قرن پنجم اندکی روشن شود آگاهی‌ها و نکات مهم مربوط به او را که از دیوان قطران به دست می‌آید کوتاه و فهرست‌وار عرضه می‌کنیم. تاکنون در هیچ تحقیقی این اطلاعات درباره ابوالخلیل جعفر یک‌جا و کامل نیامده است. به استناد دیوان قطران:

۱. لقب‌ها، کنیه، نام و نام پدر فرمانروای اورمیّه معلوم می‌شود: حسام‌الدین، حسام‌الدوله و مجدالدین ابوالخلیل جعفر بن عزالدین. «به نیشان ابر نوروزی همی‌بارد شبان‌روزی / چو گردان را دهد روزی حسام‌الدوله مجدالدین / شهنشه بوالخلیل آنکه هنر، دوست و عدوش آهو ...» (ج ۱، ص ۵۲۸)، «تا جهان باشد خداوندش حسام‌الدین بود / هرکه مهر او نجوید جاودان غمگین بود / شمسۀ میران و شمع شهر ایران بوالخلیل» (ج ۲، ص ۶۷۷) و «ابوالخلیل ملک جعفر بن عزالدین / که بی‌رضاش همه فخر خلق عار بود» (ج ۱، ص ۱۲۵).

۲. نوجوان و کم‌سال بوده است (احتمالاً در آغاز حکومتش): «سالش اندک، زادخورد این است فعلِ کیمیا» (ج ۱، ص ۲۳)، «خجسته باد بر شاه نوجوان گیتی» (ج ۱، ص ۱۶۱) و «اگرچه هستی اندک‌سال با فضل فراوانی» (ج ۱، ص ۵۹۲).

۳. نیای او از مهتران بوده است: «چون نیای او مَلِک هرگز نبود اندر جهان» (ج ۱، ص ۲۳).

۴. ابوالخلیل جعفر با ابونصر مملان، حاکم تبریز بعد از وهسودان، خویشاوندی داشته و مملان فرمانبردار او بوده است «هوای اوست کیش تو که جان توست و خویش تو/ میان بندد به پیش تو به هر فرمانی اندر حین» (ج ۱، ص ۵۳۲).

۵. سپهسالارش یمین الدوله بوالفارس نام داشته: «یمین الدوله بوالفارس که گردون زبیدش حارس» (ج ۱، ص ۵۳۲).

۶. ابوالخلیل جعفر برای دیدن سلطان سلجوقی به اصفهان رفته و سلطان از او راضی بوده است: «همی روی به سعادت به درگه سلطان» (ج ۱، ص ۱۸۸)، «شود سپاهان از دیدن تو جنت وار» (همان جا)، «از او راضی شده سلطان وز او عاجز شده دشمن» (ج ۱، ص ۲۱۳) و «با سپاه و خیل سلطان آن چنان گستاخ گشت» (ج ۱، ص ۳۴۴).

۷. مانع حمله سلطان سلجوقی به اورمیّه شده است (احتمالاً با رفتن به اصفهان و جلب رضایت سلطان و بعد دادن پیشکش‌هایی) حال آنکه سلجوقیان تبریز را محاصره می‌کنند: «دست او کرده است کوته دست سلطان زین زمین» (ج ۱، ص ۳۲۴)^(۱) و «میر سلطان را و خشمش را ز خیل خویشان / باز گردانید خشنود از عطاهای جزیل» (ج ۱، ص ۳۴۴).

۸. ترکان غز از او باج می‌خواستند «گرچه امروز از تو ترکان هر زمان خواهند باج/ باز فردا نعمت ترکان تو را گردد تمام» (ج ۱، ص ۳۵۳) و او با آنها در پیکار بوده است «بر سپاه ترک، تازی روز بازی همچنانک/ شیر تازد بر گوزن و چرخ پرد بر کلنگ» (ج ۱، ص ۳۰۲).

۹. برای بازپس گیری بخشی از قلمرو از دست‌رفته‌اش از مقر فرمانروایی خود به سفر جنگی رفته: «از پی ضایع شده مملکی شدی سوی سفر» (ج ۱، ص ۳۰۲) و «ملک خود کردی به دست و دشمن از تو گشت پست» (همان جا). قطران این پیروزی را «فتح آذربایگان» خوانده است که نشان می‌دهد پیکار و پیروزی در همان ناحیه آذربایجان و نزدیک محل حکومت ابوالخلیل بوده: «فتح آذربایگان امسال اینجا خوانده‌ام» (ج ۱، ص ۳۰۴).

۱۰. محاصره شهر دشمن را - که معلوم نیست کجاست - به دلیل برف و سرما رها کرده: «روز در شهر عدو بگرفت سرما و دمه» (ج ۱، ص ۳۶۶)، «زود چون عمر عدو هم بگذرد سرما و برف» (همان جا) و «هم کشد لشکر بدان جا هم کشد کین از عدو» (همان جا).

(۱) منظور از «زین زمین» شهر اورمیّه و مرکز حکومت ابوالخلیل جعفر است.

۱۱. قلعه‌ای استوار را بر کنار دریا - که شاید دریاچه اورمیّه باشد - فتح کرده: «... برگشاده قلعه محکم به سان سدّ اسکندر/ چنان چون اژدهای تند قائم بر لب دریا» (ج ۱، ص ۲۱۰).

۱۲. فرمانروای الان سپاه خویش را به یاری او آورده است: «ز بهر خدمتش آورده شهریار الان/ سپاه خویش برای نبرد بسته‌کمر» (ج ۱، ص ۲۲۶) و اوّل آذرماه با دشمن (غزان؟) در بیشه‌ای نبرد کرده‌اند: «پناه ایشان در بیشه‌ای که بود همه ...» (ج ۱، ص ۲۲۷) و «در اوّل مه آذر به تیغ لشکر شاه/ به مغز ایشان اندر فروختند آذر» (همان‌جا).

۱۳. برادرش را از بند دشمنان آزاد کرده است: «برادر نیز بی‌فریاد گشته/ ز بند دشمنان آزاد گشته/ شه از روی برادر شاد گشته/ شده شادان به بخت وی برادر» (ج ۲، ص ۷۰۹).

۱۴. به شهر خلخال سفر کرده بوده: «ز بهر تماشا سفر کرد ماهی/ سوی شهر خلخالش آمد گذاری» (ج ۱، ص ۶۰۶).

۱۵. در کاخ خویش برکه‌ای بزرگ، فواره‌دار و پرتمثال ساخته بوده و قطران بنای این بزمگاه را در قصیده‌ای شادباش گفته است: «این برکه مبارک وین بزمگاه میمون/ فرخنده باد دایم بر خسرو همایون» (ج ۱، ص ۵۰۰).

۱۶. هدف و آرزویی که داشته دیر برآورده شده است: «اگرچه دیر برآمد ز کار کام مَلک» (ج ۱، ص ۱۵۹) و «اگرچه دیر همی داد داد او گردون» (ج ۱، ص ۲۲۶).

۱۷. اگر بیان قطران شاعرانه نباشد ظاهراً ابوالخلیل جعفر در عید فطر یا قربان هر سال و نماز جمعه هر هفته خطبه می‌خوانده است: «هر عید و هر آدینه‌ای ببالد/ از خطبه وی چوب خشک منبر» (ج ۱، ص ۲۱۹).

۱۸. قطران با مبالغه‌های مخصوص شعر مدحی مهتر اورمیّه را «شاه ایران» خوانده است: «خسرو ایران و خورشید دلیران بوالخلیل/ چون خلیل و چون سلیمان پادشاه و پارسا» (ج ۱، ص ۲۱)^(۱) همچنان‌که در آن سوی دیگر ایران، ستاینندگان محمود

(۱) برای نمونه‌های دیگر، ر.ک: ج ۱، صص ۳۶۵ و ۵۹۲؛ ج ۲، ص ۷۰۷. این شواهد مهم گواهی می‌کند که برخلاف برخی ادعاهای نادرست و شگفت‌سالیان اخیر، هزار سال پیش - و البته چند سده قبل از آن هم - نام و مفهوم کشور «ایران» شناخته‌شده بوده است و در اورمیّه و آذربایجان مانند شهرها و مناطق دیگر ایران زمین، اهالی و ساکنان سرزمینشان را «ایران» و خود را «ایرانی» می‌دانستند و نامیدن ممدوح با عنوان «خسرو ایران» مایه فخر و بزرگی بوده است.

غزنوی او را که فرمانروای بخشی از ایران بوده است نه همه آن، «خسرو ایران» و «سرِ شهریارانِ ایران» نامیده‌اند.^(۱)

نگارنده پیشتر در دو جا بحث کرده و نشان داده است که قطران تبریزی در سه دهه آغازین سده پنجم (حدود ۴۲۰-۴۳۰ ه.ق) متن شاهنامه فردوسی را در دست داشته و نام‌ها و داستان‌های ملی-پهلوانی ایران را غالباً از آنجا گرفته و در تلمیحات شعری خویش به کار گرفته است.^(۲) غیر از دلایل و قراین گوناگون که قبلاً نوشته شده است و شواهدی که در پایان همین مقاله خواهد آمد، مهم‌ترین و آشکارترین مستندترین گواه استفاده مستقیم قطران از شاهنامه فردوسی این دو بیت است:

همیشه همی گفت پورروستم، سهراب چو سوی ایران آورد لشکر توران
که من پسر بوم و روستم پدر باشد دگر چه باید دیهیم‌دار در کیهان
(ج ۱، صص ۴۱۵ و ۴۱۶)

در داستان رستم و سهراب شاهنامه هنگامی که سهراب آهنگ لشکرکشی به ایران را دارد، می‌گوید:

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تاجور

(فردوسی ۱۳۹۸: ۱/ ۲۶۶/ ۱۲۶)

ملاحظه می‌شود که قطران دو بیت خود را بر اساس این بیت شاهنامه ساخته و در بیت دوم دقیقاً و کاملاً به بیت فردوسی نظر داشته است و این یعنی اینکه متن اثر فردوسی در آذربایجان در دسترس او بوده است. از سخن سرایان خراسان و شرق ایران جز از فردوسی دیوان‌های منجیک ترمذی و دقیقی طوسی هم به تصریح ناصرخسرو در اختیار قطران بوده (ر.ک: ناصرخسرو ۱۳۹۹، ص ۱۴۸) و البته شعر خود وی هم در زمان زندگی او و چند سال پس از درگذشتش به مشرق ایران رفته بوده (برای دیدن شواهد، ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، صص ۱۴۰ و نوزده و صد و بیست مقدمه) که موید

(۱)

و لیکن از قیل آنکه او همی دانست کفایت و کرم و فضل خسرو ایران
(عنصری ۱۳۶۳، ص ۲۶۵)

سرِ شهریارانِ ایران زمین که ایران بدو گشت تازه جوان
(فَزَحی ۱۳۸۵، ص ۲۴۸)

(۲) ر.ک: آیدنلو، سجاد؛ «نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه»، ایران‌شناسی، سال هفدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، صص ۷۶-۹۵ (بازچاپ در: نارسیده ترنج، تهران، سخن، چاپ دوم (اول برای ناشر) ۱۳۹۹، صص ۱۴۷-۱۷۳؛ همو؛ آذربایجان و شاهنامه (تحقیقی درباره جایگاه آذربایجان، ترکان و زبان ترکی در شاهنامه و پایگاه هزارساله شاهنامه در آذربایجان)، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن، چاپ دوم ۱۴۰۱، صص ۲۰۵-۲۱۶.

روابط ادبی آذربایجان و خراسان در قرن پنجم هجری و دست‌به‌دست شدن منظومه‌ها و دیوان‌ها و اشعار سرایندگان این دو ناحیه جغرافیایی دور از هم است. شهریاران، یلان و داستان‌های شاهنامه/ شاهنامه‌ای در محیط زندگی و شعرگویی قطران چنان شناخته شده بوده که او با نام این شاهان و پهلوانان رباعیات تَفَنّی معما مانند نیز ساخته است.^(۱)

قطران بر پایه اشعار دارای عنوان در دیوانش سی قصیده کوتاه و بلند، دو ترکیب‌بند و یک مسمط در مدح ابوالخلیل جعفر بن عزالدین فرمانروای اورمیّه سروده است.^(۲) و فرض تقریباً پذیرفتنی این است که همه این اشعار در شهر اورمیّه و در سال‌های اقامت قطران در این شهر به نظم کشیده شده باشد.^(۳) بنابر این اولاً این شعرها را می‌توان فعلاً نخستین و قدیم‌ترین اشعار فارسی سروده شده در اورمیّه به شمار آورد که به دست ما رسیده است. ثانیاً اشارات و تلمیحات این مدایح به کسان و داستان‌های شاهنامه باز اولین و کهن‌ترین شواهد و اسناد ادبی مربوط به یادکرد شخصیت‌ها و روایات حماسه ملی ایران در شهر اورمیّه است و فضای فرهنگی - ادبی این شهر و آگاهی‌ها و علایق فرهیختگان آن را عیان می‌کند.^(۴)

(۱)

عشق تو مرا چشم چو پر خون زی کرد
مهر تو شد آتش و تن من نی کرد
دل بردی و جان بردی [و] دل نسپاری
هم‌نام تو با فراسیاب این کی کرد؟

(ج ۲، ص ۸۱۰)

آن بت که بهین لفظ بود دشنامش
از حُسن و لطافت است هفت اندامش
آن بد که نمود بنده را بادامش
ننموده به جنگ هفت خوان هم‌نامش

(ج ۲، ص ۷۱۸)

منظور از مصراع چهارم رباعی اول «رستم» یا «خسرو» (= کیخسرو) و از مصراع چهارم رباعی دوم، «رستم» یا «سفندیار» است.

(۲) احتمالاً در میان قصایدی هم که سرنویس «فی المدیحه» دارند و بی‌عنوان هستند اشعاری درباره ابوالخلیل جعفر هست.

(۳) حتی اگر قطران بعضی از این اشعار را بیرون از شهر اورمیّه سروده و برای ابوالخلیل جعفر فرستاده باشد باز آن شعرهای احتمالی در درباره او در اورمیّه خوانده شده و به محیط فرهنگی - ادبی این شهر مرتبط است.

(۴) این نکته مهم را هم درباره رویکردها و آیین‌های ایرانی در شهر اورمیّه در سده پنجم باید خاطر نشان کرد که قطران در پنج قصیده از مدیحه‌های ابوالخلیل جعفر آمدن «نوروز» را به ممدوح شادباش گفته است. پس سنت عید «نوروز» در اورمیّه و آذربایجان هم مانند سایر شهرها و مناطقی ایران با شادی برپا می‌شده است:

نوروز بر تو فرخ و گلگون ز باده رخ
امر تو گشته نافذ بر خَلخ و ختا

(ج ۱، ص ۱۱)

نوروز بر تو فرخ و فیروز تا مدام
از بخت داد یابی و از ملک بر خوری

(ج ۱، ص ۶۰۲)

برای نمونه‌های دیگر، ر.ک: ج ۱، صص ۱۵۲ و ۵۳۳؛ ج ۲، ص ۷۴۷.

با توجه به اینکه «برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره‌ها ... از نظر تاریخی به جوّ سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۸، ص ۲۴۲) از تلمیحات و اشارات اسلامی و سامی و ایرانی قطران در ستایش‌های ابوالخلیل جعفر می‌توان به فرهنگ اسلامی و ایرانی رایج در شهر اورمیّه و دربار حاکم آن در سده پنجم پی برد.^(۱) به بیانی دیگر و دقیق‌تر زمانی که شاعر در خطاب مستقیم به ابوالخلیل جعفر می‌گوید:

بوالخلیل آن خالی از بیداد و زفتی چون خلیل جعفر آن مانده هوشنگ گاه هوش و هنگ
(ج ۱، ص ۳۰۱)

یا:

چون منوچهری به چهر و چون فریدونی به فر عالمی همچون علی و عاقلی همچون عقیل
(ج ۱، ص ۵۴۳)

یا:

ای تو را فر فریدون و جمال و جاه جم وی تو را چهر منوچهر و حسام و سهم سام
(ج ۱، ص ۳۵۳)

موضوع از دو صورت بیرون نبوده است: یا امیر اورمیّه و بزرگان درگاهش حضرت ابراهیم خلیل^(ع)، حضرت امام علی^(ع)، عقیل، هوشنگ، جمشید، فریدون، منوچهر و سام را می‌شناختند و مقصود قطران را از تشبیهاتش در می‌یافتند و یا بعضی از این کسان را نمی‌شناختند و چون کنجکاویشان برانگیخته می‌شد از خود قطران یا ادبا و فضلاّی حاضر در بارگاه - که بی‌گمان ارمویانی هم در میان آن‌ها بوده‌اند - توضیح می‌خواستند. در هر دو حالت استنتاج و تحلیل یکی است و آن اینکه اسامی و روایات اسلامی و ایرانی / شاهنامه‌ای در شهر اورمیّه مطرح بوده و به دلیل شناخت و اقبال فرمانروای شهر یا خواصّ درگاه او از / به این موضوعات، در اشعار قطران به کرات بازتاب یافته است. بدیهی است که اگر آگاهی یا علاقه‌ای از / به این گونه تلمیحات در محیط سیاسی و ادبی اورمیّه سده پنجم وجود نداشت قطران از کاربرد مکرر این نام‌ها و داستان‌ها پرهیز می‌کرد تا سبب ابهام یا ملال‌آوری سخنانش نشود و از رونق و اعتبار خود نزد فرمانروا و فرزندگان شهر نکاهد.

(۱) نمونه مشهور برای ارتباط تلمیحات و اشارات یک شاعر/دیوان با فرهنگ، باورها و علایق متداول در یک محیط ادبی، اجتماعی و سیاسی و تحلیل‌های مبتنی بر آن، دیوان خاقانی است که اشاره‌ها و اصطلاحات مسیحی پر نمود آن - در سنجش با آثار شعری دیگر - ناشی از حضور مسیحیان در زادگاه خاقانی، شروان، و همسایگی این منطقه با نواحی مسیحی‌نشین است و بی‌گمان شماری از ممدوحان و خوانندگان / مخاطبان اشعار خاقانی نیز در آن دیار با بخشی یا شاید بسیاری از این اشارات ترسایی آشنا بوده‌اند.

تلمیحات شاهنامه‌ای قطران در شعرهای ستایش ابوالخلیل جعفر دو گونه است. یکی اشارات کلی و مشهور و نسبتاً شناخته‌شده و دوم، تلمیحات جزئی‌تر و شاید کمتر معروف و نیازمند توضیح. نخست اشاره‌های نوع اول را به ترتیب ذکر در تصحیح جدید دیوان می‌آوریم^(۱) و بعد به دسته دوم و توضیحات لازم خواهیم پرداخت.

کیقباد (نخستین پادشاه کیانی در شاهنامه):

از سیرت تو تازه شد آیین **کیقباد** وز داد تو فروخته شد دین مصطفی

(ج ۱، ص ۱۱)

افریدون:

شکسته لشکر جنگی به سان خیل **افریدون** گشاده قلعه محکم به سان سد اسکندر

(ج ۱، ص ۲۱۰)

رستم:

اگر رادیش را گویی چو حاتم باشدش خادم و گرمردیش را گویی چو رستم شایدش چاکر

(ج ۱، ص ۲۱۲)

جمشید، افریدون، زال زر و بهرام (گور):

تو چون جمشید دانایی چو افریدون توانایی

به رامش همچو بهرامی به مردی همچو زال زر

(ج ۱، ص ۴۱۲)

رستم زر:

یکی به تیر فکندن به سان آرش نیو یکی به غیبه دریدن به سان رستم زر

(ج ۱، ص ۶۲۲)

کاووس و کیقباد:

گاه سلام چو کاووس و کیقباد گاه کلام و فهم چو قابوس و شمگیر

(ج ۱، ص ۲۷۴)^(۲)

(۱) برای دیدن نوع و بسامد نام‌ها و داستان‌ها موارد تکراری نیز آمده و حذف نشده است.

(۲) این بیت از قصیده‌ای است که مصححان در انتساب آن به قطران تردید کرده‌اند. رک: ج ۲، ص ۱۰۰۷ توضیحات.

هوشنگ:

بو الخلیل آن خالی از بیداد و زفتی چون خلیل جعفر آن مانده هوشنگ گاه هوش و هنگ
(ج ۱، ص ۳۰۱)

در اینجا (مصراع دوم) ظاهراً قطران به اشتقاق عامیانه نام «هوشنگ» نظر داشته و این نام را ساخته شده از «هوش» و «هنگ» دانسته است. در شاهنامه هم گویی ریشه و معنای عامیانه‌ای برای نام این پادشاه پیشنهادی داده شده است.^(۱)

رستم زال:

تو از آنانی شاها که به هنگام نبرد کمترین زایشان بهتر بود از رستم زال
(ج ۱، ص ۸۲۳)

منوچهر و فریدون:

چون منوچهری به چهر و چون فریدونی به فر عالمی همچون علی و عاقلی همچون عقیل
(ج ۱، ص ۵۴۳)

قطران بین «منوچهر» با «چهر» و «فریدون» با «فر» تناسب لفظی و موسیقایی ایجاد کرده است.

جم، سام، فریدون، منوچهر، رستم و بهرام (گور):

ای تو را فرّ فریدون و جمال و جاه جم وی تو را چهر منوچهر و حسام و سهم سام
کرده روز تاختن بر خصم چون رستم ستم گاه تیر انداختن بر شیر چون بهرام رام
(ج ۱، ص ۳۵۳)

در این دو بیت هم موسیقی حروف (واج آرایی) و کلمات بر اساس نام‌های شاهنامه‌ای دیده می‌شود.

فریدون:

بگشاید این جهان را مانده سکندر بدخواه را ببندد مانده فریدون
(ج ۱، ص ۵۰۰)

(۱)

گران‌مایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

گشتاسپ و رویین تن (اسفندیار):

ز کفّت زرّ و سیم ارزان ز تو قارون هنرورزان

فلک بر جان تو لرزان چو کی گشتاسپ بر رویین

(ج ۱، ص ۵۳۱)

منظور از مصراع دوم پیوند پدر و فرزندی گشتاسپ، شهریار ایران و اسفندیار رویین تن و نگرانی‌های برخاسته از مهر پدری است و گر نه در شاهنامه سرانجام گشتاسپ پسر خود را با فرستادن به نبرد رستم، به کشتن می‌دهد.

رستم:

تو چون خسرو نهان گویان جهان چون معتصم جویان

سپهسالار تو پویان به سان رستم و افشین

(ج ۱، ص ۵۳۲)

جم:

ایا فرخنده شاه نو گرامی تر ز ماه نو

خجسته بر تو گاه نو چو بر جم خسرو پیشین

(ج ۱، ص ۵۳۳)

جمشید:

خداوندا تو را زیبد به هر بابی جهانبانی

که چون جمشید پیدایی و چون خورشید دیداری

(ج ۱، ص ۵۹۰)

روستم:

سخارا کین کانی تو و ما را اصل و ارکانی

به بخشش حاتم آسایی به کوشش روستم‌واری

(ج ۱، ص ۵۹۲)

فریدون و جم:

دادش خدای فرّ فریدون و جاه جم دشمن چو ببند او را گوید ز دل فری

(ج ۱، ص ۶۰۰)

جمشید و منوچهر:

خورشیدسیرتی و عطارد فراستی جمشید مخبری و منوچهر منظری
(ج ۱، ص ۶۰۱)

هفت خان اسفندیار:

نشستن گهش بود چون هفت خوانی دلیران او هر یک اسفندیاری
(ج ۱، ص ۶۰۷)

افریدون، جم، سام و روستم:

نه چونین سور افریدون و جم کرد نه چونین فتح سام و روستم کرد
(ج ۲، ص ۷۰۸)

پور زال زر:

گاه رادی زی تو یکسان است سنگ و سیم و زر
گاه مردی از تو ترسان است پور زال زر
(ج ۲، ص ۷۴۸)

۲۱

نوع دوم از تلمیحات شاهنامه‌ای قطران در ستایش سروده‌های ابوالخلیل جعفر اشاره‌های جزئی‌تر و دقیق‌تر به داستان‌های شاهنامه است که نسبت به دسته نخست اهمیت بسیار بیشتری دارد زیرا هم اشراف کامل و گاه حتی خیره‌کننده قطران را بر متن حماسه ملی ایران و ظرایف آن نشان می‌دهد و هم گواه آشنایی با این دقایق شاهنامه در فضای فرهنگی و سیاسی شهر اورمیّه در سده پنجم یا دست کم مقبول و مطلوب بودن این جزئیات داستانی شاهنامه‌ای و احتمالاً علاقه به اطلاع درباره آن‌ها در بین بزرگان و برگزیدگان این شهر است و چه بسا ادبا و اهل قلم دربار و شهر با قطران درباره آن‌ها گفتگو هم می‌کردند.

رستم و گنگ / گنگ دژ:

بدین زودی ظفر کو یافت بر محکم دزی چونین
نه رستم یافت بر گنگ و نه حیدر یافت بر خیبر
(ج ۱، ص ۲۱۱)^(۱)

(۱) ضبط نام دژ در تصحیح دیوان قطران «گنگ» (Gang) و در شاهنامه بر اساس صورت پهلوی آن (ر.ک: منصورى ۱۳۹۸، ص ۴۸۰) «گنگ» با «ک» است. شاید بتوان مطابق شاهنامه در شعر قطران هم «گنگ» (Kang) خواند.

در داستان جنگ بزرگ کینخسرو افراسیاب در شاهنامه که شهریار ایران کنگدژ افراسیاب را فتح می‌کند رستم نیز حضور دارد و پیکار می‌کند^(۱) اما نقش و نمود پهلوانی او همچون بعضی داستان‌های دیگر، برجسته نیست. در برخی طومارهای نقالی اشاراتی هست که رستم کنگ افراسیاب را تصرف می‌کند و شش ماه نیز در آنجا می‌ماند (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه ۱۳۹۱، ص ۵۶۳؛ هفت‌لشکر ۱۳۹۹، ص ۲۳۴). از این روی اگر تلمیح قطران بر پایه روایت شاهنامه نباشد شاید او ماجرای «ظفر یافتن رستم بر کنگ / کنگ» را از منبع مکتوب یا شفاهی دیگری گرفته باشد (در این باره، ر.ک: ادامه مقاله).

بیژن و دو نیم کردن میان گراز با خنجر:

همی به فخر بخوانند جنگ بیژن گیو که او میان گرازی بزد به یک خنجر (ج ۱، ص ۲۲۷)
مصراع دوم بیت قطران دقیقاً با بیتی از شاهنامه در ابتدای داستان بیژن و منیژه همخوانی دارد که در آن نیز بیژن در پیکار با گرازها میان گرازی را با خنجر دو نیم می‌کند:
بزد خنجری بر میان بیژنش به دو نیم شد پیل پیکر تنش
(۲ / ۶۴۳ / ۱۱۴)

به قرینه اشتراک لغات (میان، گراز، بزد و خنجر) تقریباً تردیدی نیست که قطران به بیت فردوسی توجه کرده است. در منابع فعلاً موجود پیش از شاهنامه نشانی از داستان بیژن و منیژه و نبرد با گرازان نیست و از معاصران فردوسی، فرخی به این روایت اشاره‌ای کلی دارد^(۲) ولی تلمیح قطران بسیار جزئی و دقیق و مطابق با لفظ و معنی سخن فردوسی است.

دز سپید:

تا تو سازِ حصن‌ها و قلعه‌ها را یافتی
قلعه‌هایی چون سپیدز حصن‌هایی چون زرنگ
(ج ۱، ص ۳۰۳)

(۱)

به رستم بفرمود تا همچو کوه بیامد به یک سوی دز با گروه

(۲ / ۸۴۱ / ۱۲۸۱)

بدان‌گه کجا رزمشان شد درشت دو تن رستم آورد از ایشان به مشت

(۲ / ۸۴۳ / ۱۳۴۰)

(۲)

گر تو رفتی سوی ارمن بدل بیژن گیو از بساط شه ایران به سوی جنگ گراز
(فرخی ۱۳۸۵، ص ۲۰۰)

دز/ دژ سپیدِ حصاری در مرز ایران و توران است که سهراب هنگامِ تاختن به ایران
بدان جا می‌رسد و پهلوانِ دژ، هُجیر، را می‌گیرد.^(۱)

برده شدنِ پورِ پشنگ با بازوی بسته به ایران:

آن‌که هم‌چهر تو کین انداخت زی توران‌خدیو

سوی ایران برد بازوبسته شد پور پشنگ

(ج ۱، ص ۳۰۴)^(۲)

«پشنگ» در شاهنامه نام پدر افراسیاب است و افراسیاب بارها در این متن «پور
پشنگ» نامیده شده^(۳) لذا این ترکیب به اصطلاح شاهنامه‌ای است اما در داستان گرفتار
و کشته شدن افراسیاب در شاهنامه، اولاً هوم پرهیزگار دو بار افراسیاب را می‌گیرد و
می‌بندد و ثانیاً این کار در کنار دریاچه چیچست (= دریاچه اورمیّه کنونی) در ایران
انجام می‌شود (ر.ک: فردوسی ۱۳۹۸: ۲ / ۸۷۹ / ۲؛ ۲۲۴۹؛ ۲ / ۸۸۳ / ۲ و ۲۳۴۴ و ۲۳۴۵) نه اینکه
افراسیاب چنان‌که قطران گفته در جایی دیگر به بند کشیده و به ایران برده شده باشد.
بنابر این اگر تلمیح قطران با تسامح مبتنی بر این داستان شاهنامه - که با دریاچه محلّ
سرایش شعر هم مرتبط است - نباشد، احتمال دارد از منبع مکتوبی دیگر یا روایتی
شفاهی در آذربایجان برگرفته شده باشد.

در نزهت‌نامهٔ علایی (تألیف: حدود ۴۹۰-۴۹۵ ه.ق) گزارش سرانجام کار
افراسیاب با شاهنامه تفاوت دارد و رستم پس از هفت سال ماندن در ماوراءالنهر
و توران چون اثری از افراسیاب نمی‌یابد باز می‌گردد ولی در راه برگشت به ایران،
هوم او را به مکان افراسیاب راهنمایی می‌کند و رستم شاه توران (توران‌خدیو به
تعبیر قطران) و همراهانش را می‌گیرد و «افراسیاب و گرسیوز و دیگران را با بند به
نزدیکی کیخسرو آورد» و بعد کیخسرو را به کشتن او بر می‌انگیزد (ر.ک: شهرمدان
بن ابی‌الخیر ۱۳۶۲، صص ۳۳۸-۳۴۰). روایت‌های نزهت‌نامهٔ علایی دربارهٔ کسان و

(۱)

دزی بود کش خواندندی سپید بدان دز بُد ایرانیان را امید

(۱۵۷ / ۲۶۷ / ۱)

(۲) این بیت در چاپ شادروان استاد نخجوانی (ص ۱۹۵) نیست و مصححان تصحیح تازه در زیرنویس
حدس زده‌اند شاید به جای «شد»، «شه» درست باشد: شه پورِ پشنگ.

(۳) برای نمونه:

نبیره فریدون و پور پشنگ از آورد با او مرا نیست ننگ

(۱۵۶۳ / ۸۵۲ / ۲)

رویدادهای تاریخ ملی - پهلوانی ایران از مآخذ کهنی اقتباس و نقل شده است^(۱) و نامحتمل نیست که این داستان یا مشابه آن - که رستم، افراسیاب را به بند می‌کشد و به ایران می‌آورد - در آذربایجان هم وجود داشته و قطران بر اساس متنی مکتوب یا نقلی شفاهی با آن آشنا شده و در شعر خویش به کار گرفته است. بر اساس این روایت، در بیت قطران مراد از «هم‌چهر» ممدوح که «پورِ پشنگ» را می‌گیرد رستم است اما اگر مآخذ قطران شاهنامه فردوسی باشد منظور از «هم‌چهر» ابوالخلیل جعفر که از «توران‌خدایو» کین خواهی می‌کند کیخسرو است.

گرفتار شدن رویین تن (اسفندیار) در برف:

از پی برفی که رویین تن [از او] بگذاشت خیل^(۲)

هم عجب دارد عرب زو هم عجب دارد عجم

تا چنان ده برف نامد بر سر خیل ملک

برنکند از شهر بدخواهان عاصی در خیم

(ج ۱، ص ۳۶۶)

در داستان هفت‌خان اسفندیار در شاهنامه، اسفندیار و سپاهیان در خان ششم گرفتار برف می‌شوند و پس از سه شبانه روز بارش برف سنگین و وزش باد سخت، با نیایش به درگاه یزدان از آن بلا می‌رهند:

ببارید از آن ابرِ تاریک، برف زمینی پر از برف و بادی شگرف

سه روز و سه شب هم بدان‌سان بداشت دم باد از اندازه اندرگذاشت

هوا پود شد برف چون تار گشت سپهدار از آن کار بیچار گشت

(۳/ ۱۱۵ - ۳۵۳ - ۳۵۵)

اشاره قطران دقیقاً مربوط به این ماجراست اما چون داستان هفت‌خان اسفندیار پیشینه پهلوی دارد و به عربی نیز ترجمه شده بود و رامشگران و داستان‌گویان آن را می‌خواندند و ثعالبی هم در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم (تقریباً زمان زندگی قطران) به شهرت و تداول آن تصریح کرده است (ر.ک: خالقی مطلق ۱۳۹۵ الف، صص ۷۷۶

(۱) برای آشنایی با مآخذ نزهت‌نامه، ر.ک: اکبری مفاخر، آرش؛ «شاهنامه‌سرایی و شاهنامه‌نویسی در ایران باختری (سده چهارم و پنجم هجری)»، دو فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات کاربردی، سال نخست، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۹-۳۸؛ خالقی مطلق، جلال؛ «شاهنامه پیروزان»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۱۲۹؛ همو؛ «شاهنامه رستم لارجانی»، همان‌جا، ص ۱۲۹.

(۲) ضبط این مصراع در چاپ مرحوم استاد نخجوانی متفاوت است: «از پی رزمی که کرد آن خسرو لشکرشکن» (۶۳۲) و چنان‌که می‌بینیم در آن اشاره‌ای به موضوع اسفندیار و برف نیست.

و ۷۷۷) این گمان قاطعانه مردود نیست که شاید قطران آن را از منبع کتبی یا شفاهی دیگری جز شاهنامه استفاده کرده باشد. او - چنان که پیشتر دیدیم - در قصاید مدح ابوالخلیل جعفر باز به هفت خان اسفندیار تلمیح دارد.

رستم و گشودن مازندران:

گرچه دشوار است شهر خصم چون مازندران خسرو گیتی کند بر وی ستم چون روستم
(ج ۱، ص ۳۶۶)

داستان نبرد مازندران یا هفت خان رستم که در آن رستم از هفت مرحله/ خان دشوار می‌گذرد و کاووس و پهلوانان ایران را از بند دیو سپید در مازندران می‌رهاند، در منابع فعلاً موجود قبل از شاهنامه نیست (ر.ک: خالقی مطلق ۱۳۹۵، ب، ص ۷۷۹). عنصری شاعر معاصر فردوسی به این داستان با استناد به شاهنامه اشاره کرده است^(۱) ولی احتمال دارد منظور او از شاهنامه نه لزوماً شاهنامه فردوسی بلکه یکی از شاهنامه‌های متون پیش از آن باشد. با این حال درباره قطران استفاده وی از شاهنامه فردوسی به قرینه دسترس داشتن او به این اثر، محتمل تر است. قطران در ابیات دیگر (غیر از مدایح امیر اورمیّه) نیز به این داستان توجه کرده است.

انجام جم:

نیک خواهان تو را باد از جهان انجام نوح بدسگالان تو را باد از جهان انجام جم
(ج ۱، ص ۳۶۷)

به گزارش شاهنامه پس از اینکه مردم قلمرو جمشید بر او می‌شورند و ضحاک را به جایش بر تخت می‌نشانند جمشید می‌گریزد و صد سال پنهان می‌شود اما پس از صد سال روزی در کنار دریای چین دیده می‌شود و:

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ
به آره‌ش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک پر بیم کرد

(۱ / ۲۸ / ۱۸۶ و ۱۸۷)

مصراع دوم بیت قطران ناظر بر این داستان است و او آرزو می‌کند دشمنان ممدوحش، ابوالخلیل جعفر، به عاقبت جمشید دچار و دو نیم شوند. دو نیم شدن جمشید با آره به دست ضحاک غیر از شاهنامه در بعضی متون دیگر هم هست (ر.ک:

(۱)

به شاهنامه همی خوانده‌ام که رستم زر گهی بشد ز ره هفت‌خوان به مازندر
(عنصری ۱۳۶۳، ص ۳۳۷)

صدیقیان ۱۳۷۵، صص ۱۲۰ و ۱۲۱) و به نظر نگارنده مأخذِ قطران به قرینه‌ای که قبلاً گفته شد، شاهنامه فردوسی بوده است.

شاه گاو پرمایه:

جهان را معدن و مایه مهان رازیب و پیرایه چو شاه گاو پرمایه جهان را فراو تزیین
(ج ۱، ص ۵۳۱)

در شاهنامه فریدون در خُردسالی با شیر گاوی شگفت به نام «برمایه» پرورش می‌یابد.^(۱) از این روی در بیت قطران ترکیب «شاه گاو پرمایه» کنایه از «فریدون» است و این را باید از اشارات باریک شاهنامه‌ای او به شمار آورد چون ساختن این کنایه و رسیدن از آن به «فریدون» نیازمند آشنایی دقیق با متن شاهنامه است. ضمن اینکه در شاهنامه هر موی این گاو به رنگی و مایه شگفتی بینندگان است و شاید قطران با در نظر داشتن این دقیقه هم «فر» ممدوح را سبب «تزیین» جهان دانسته هر چند مشبّه‌به او «فریدون» شاه گاو پرمایه است نه خود گاو.

این نکته را هم باید یادآور شد که ضبط نام گاو در تصحیح تازه دیوان قطران «پرمایه» با «پ» است^(۲) اما صورت اوستایی و پهلوی نام گاو - دایه فریدون با «ب» است (ر.ک: خالقی مطلق ۱۳۹۶، ص ۷۳؛ منصوری ۱۴۰۰، ص ۴۸) و در شاهنامه نیز «برمایه» با «ب» آمده است لذا می‌توان احتمال داد که قطران هم این نام را «برمایه» با «ب» نوشته باشد^(۳) ولی چون برای کاتبان متأخرتر نسخ دیوان او ترکیب «پرمایه» آشناتر از «برمایه» بوده است در بعضی دست‌نویس‌ها آن را به «پرمایه» تصحیف کرده و در یکی از نسخه‌ها بدون نقطه نوشته‌اند (ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۵۳۱، زیرنویس ۱۸).

خسرو نهان‌گوی:

تو چون خسرو نهان‌گویان جهان چون معتصم جویان
سپهسالار تو پویان به‌سان رستم و افشین
(ج ۱، ص ۵۳۲)

(۱)

همان گاو کیش نام برمایه بود ز گاوان ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو طاووس نر به هر موی بر تازه رنگی دگر

(۱۱۵ و ۱۱۴/۳۳)

(۲) بیت مربوط به ذکر نام گاو پرمایه/برمایه در چاپ زنده‌یاد استاد نخجوانی نیامده است.
(۳) پیش از قطران در شعر فرالاوی و دقیقی و، هم‌زمان با قطران در لغت فریب اسدی این نام به صورت «برمایون» با «ب» به کار رفته است. ر.ک: خالقی مطلق ۱۳۹۶، ص ۷۳.

در تعلیقات چاپ جدید دیوان قطران دربارهٔ پارهٔ نخستِ مصرعِ اوّل (تو چون خسرو نِهان‌گویان) توضیحی نوشته نشده است و فقط در فهرستِ اعلامِ اشخاص در برابرِ «خسرو» با علامتِ تردید (؟) نوشته شده «خسرو پرویز» (ج ۲، ص ۱۲۸۷). به نظر نگارنده احتمال دارد منظور از «خسرو»، کیخسرو پادشاه کیانی^(۱) و «نِهان‌گویی» او اشاره باشد به رازگشایی وی با استفاده از جام وِیژهٔ جهان‌بین. در داستان بیژن و منیژهٔ شاهنامه - که قطران توجهِ دقیقی به آن داشته - کیخسرو با جام گیتی‌نما بیژن را می‌یابد و می‌داند که در بُنِ چاه - زندانی در توران به بند کشیده شده است. فردوسی دربارهٔ جهان‌نمایی جام کیخسرو می‌گوید:

یکی جام بر کف نهاده نپدید بدوی اندرون هفت کشور پدید
 ... همه بودنی‌ها بدوی اندرا بدیدی جهاندار افسونگر
 نگه کرد و پس جام بنهاد پیش بدید اندر او بودنی کم و بیش

(۲ / ۶۶۰ و ۶۶۱ / ۵۶۲، ۵۶۶ و ۵۶۷)

با این توضیح ظاهراً قطران به امیر اورمیّه می‌گوید تو همانند کیخسرو که با استفاده از جام جهان‌بین از نهانی‌ها آگاه می‌شد، از چیزها و کارهای مخفی خبر داری و آن‌ها را عیان و بیان می‌کنی.

خِنگَسار شدن زال:

زال زر اندر ازل زلزال شمشیر تو دید در ازل شد خِنگَسار از هول آن زلزال زال
 (ج ۲، ص ۶۹۶)

«خِنگَسار» یعنی «سپیدگون» و تلمیح قطران به داستان زال در شاهنامه است که با موی سپید از مادر زاده می‌شود و به همین دلیل نیز صفت / لقبِ «زر» دارد:

ز مادر جدا شد بدان چند روز نگاری چو خورشید گیتی‌فروز
 به چهره نکو بود برسان شید ولیکن همه موی بودش سپید

(۱ / ۹۷ / ۴۶ و ۴۷)

شاعر بر اساس این موضوع، تصویری اغراق‌آمیز ساخته و گفته موی زال در روز ازل از ترس شمشیرِ ممدوح (ابوالخلیل جعفر) سفید شده است. این اغراق چند بار دیگر هم در شعر قطران تکرار شده است.

(۱) در شاهنامه کیخسرو بارها «خسرو» نامیده شده است. ر.ک: رستگار فسایی، منصور؛ فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۳۵۰ و ۳۵۱.

اشاره شد که قطران غیر از شاهنامه فردوسی از منبع / منابع مکتوب و شاید شفاهی دیگری هم برای بعضی تلمیحات ملی - پهلوانی خویش استفاده کرده است. اقتباس بخشی از اشارات ملی - پهلوانی ادب فارسی از روایات شفاهی و نقالی در دیوان‌های شعرای دیگر هم شواهدی دارد.^(۱) درباره قطران این بیت او - چنان‌که نگارنده پیشتر هم توجه داده^(۲) - بسیار مهم است:

هزار ره صفتِ هفت‌خوان و رویین‌دز فزون شنیدم و خواندم من از هزارافسان
(ج ۱، ص ۴۳۷)

این بیت اگر - با صرف نظر از مبالغه «هزار ره» در آن - واقعیت داشته باشد و بیانی صرفاً شاعرانه نباشد تأیید می‌کند که قطران بعضی داستان‌های ملی - پهلوانی ایران (مانند: هفت‌خان اسفندیار و فتح رویین‌دژ ارجاسپ) را از منابع دیگر «شنیده» و «خوانده» است^(۳) و این شاهد مهمی برای رواج متن مکتوب و نقل شفاهی چنین داستان‌هایی در آذربایجان سده پنجم است. در مدایح ابوالخلیل جعفر دو تلمیح ملی - پهلوانی هست که منبع آن‌ها این گونه متون و روایت‌هاست نه شاهنامه فردوسی.
نخست:

یکی به تیر فکندن به‌سان آرش نیو یکی به غیبه دیدن به‌سان رستم زر
(ج ۱، ص ۲۲۶)

داستان تیراندازی آرش برای تعیین مرز ایران و توران سابقه اوستایی دارد و پس از اشاره تیشتر یشت اوستا، در یکی از متون پهلوی و شماری از مآخذ فارسی و عربی به اختصار یا تفصیل آمده است (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: خطیبی ۱۳۸۴، صص ۴۲ و ۴۳). در شاهنامه از کمان‌گیری آرش فقط در یک مصراع سخن رفته: «چُن آرش که بردی به فرسنگ تیر / چو پیروزگر قارن شیرگیر» (۴ / ۱۰۵۴ / ۳۴۰۰) و فردوسی گزارش کامل این روایت را نیاورده است.^(۴) داستان آرش و تیر انداختن

(۱) برای آگاهی بیشتر در این باره و دیدن نمونه‌ها، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ «بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایات‌های نقالی و شفاهی - عامیانه در شعر فارسی»، فرهنگ و ادبیات عامه، سال پنجم، شماره ۱۸، بهمن و اسفند ۱۳۹۶، صص ۶۷-۱۰۳.

(۲) ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ آذربایجان و شاهنامه، همان، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

(۳) «هزارافسان» در بیت قطران و اشارات شعرایی مانند فرّخی و امیرمعزی به معنای کتابی شامل داستان‌های ایرانی است. ر.ک: قطران تبریزی ۱۴۰۲، ج ۲، صص ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ توضیحات.

(۴) برای بحث در این باره، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ «تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۷، شماره ۱۹۲، پاییز ۱۳۸۳، صص ۱۱۶-۱۱۸؛ خطیبی، ابوالفضل؛ «چرا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیست؟»، نامه فرهنگستان، سال شانزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۶۱)، پاییز ۱۳۹۵، صص ۱۴۳-۱۶۱.

شگفت او، برای شعرای ایران آشنا بوده و پیش از قطران، فرّخی و از هم‌روزگارانِ قطران، فخرالدین اسعد گرگانی به آن تلمیح داشته‌اند.^(۱) اشارتِ قطران در اورمیّه - که از کهن‌ترین شواهدِ تلمیح به آرش در شعر فارسی نیز هست - نشان می‌دهد که این روایت ملی در آذربایجان و اورمیّه هم معروف بوده است.

نمونهٔ دوم در این بیت از مسمطِ «مدحِ شاه ابوالخلیل جعفر» است:

بداندیش تو ده‌آک است ده‌آک تو ای خسرو فریدونی فریدون

(ج ۲، ص ۷۱۰)

همان‌گونه که در تعلیقات (ج ۲، ص ۱۱۱۰) نوشته‌اند در بعضی منابع قدیم برای «ضحاک» صفت / لقبِ «ده‌آک» به معنای «ده عیب» ذکر شده است (نیز، ر.ک: صدیقیان ۱۳۷۵، ص ۱۲۸) و قطران در اینجا به قرینهٔ آوردنِ نام «فریدون» - که ضحاک را از تخت به زیر می‌کشد و زندانی می‌کند - از ترکیبِ «ده‌آک» به این نکته - حدّ اقل با ایهام تناسب - نظر داشته است. صفت / لقبِ «ده‌آک» در شاهنامهٔ فردوسی نیامده و از آبشخورهای کتبی یا شفاهی دیگر به سخن قطران راه یافته است.

از اشعاری که قطران در اورمیّه برای ستایشِ ابوالخلیل جعفر بن عزالدین امیر این شهر سروده است چند گواهی و نشانهٔ مهم برای دسترسِ این شاعر آذربایجانی به متن شاهنامهٔ فردوسی و بهره‌گیری مستقیم از آن به دست می‌آید که عبارت است از:

۱. توجه به بیتی از داستان بیژن و منیژه شاهنامه دربارهٔ دو نیم کردن بیژن، گرازی را با خنجر. ۲. اشاره به «دژ سپید» از داستان رستم و سهراب. ملاحظه شد که قطران در جای دیگر عینِ بیتی از این داستان را در شعر خویش بازسرای کرده است. ۳. تلمیح به گرفتار شدنِ اسفندیار در برف که موضوع خان ششم این پهلوان در شاهنامه است.
۴. صفت / لقبِ «رویین‌تن» برای اسفندیار در شعر قطران به احتمال فراوان برگرفته از شاهنامه است چون منشأ شهرتِ اسفندیار به «رویین‌تنی» در ادب فارسی، شاهنامه است. ۵. «پور پشنگ» برای افراسیاب - که قطران جز یکی از قصایدِ مدحِ ابوالخلیل جعفر در سروده‌های دیگر خود هم سه بار به کار برده (ر.ک: ج ۱، صص ۳۰۶، ۳۱۰ و ۴۸۴ که بار سوم به صورتِ مخففِ «پور پشن» است) - از ترکیبات شاهنامه است و باز به ظنِ نزدیک به یقین مأخذِ قطران و سایر شعرا برای استعمالِ این ترکیب اثر

(۱)

چنان‌که مرد به هر در که برنهادی دست گشاده گشتی و تیر گشادی آرش‌وار

(فرّخی ۱۳۸۵، ص ۶۲)

از آن خوانند آرش را کمان‌گیر که از ساری به مرو انداخت تیر

(اسعد گرگانی ۶۸۳۱، ص ۰۷۲)

فردوسی است.^(۱) ۶. احتمال دارد تشبیه «بدن به جان پاک» و «جان به عقل» در بیتی از قطران از تصویر بیت فردوسی در توصیف تهمینه در داستان رستم و سهراب - که قطران به بیت دیگری از آن نیز توجه دقیق کرده - استفاده شده باشد که «تن» تهمینه به «جان پاک» و «روانش» به «خرد» تشبیه شده است.

بیت قطران:

بدنش پاک چو جان آمد و جان راست چو عقل

نظرش راحت روح و سخنش سحر حلال
(ج ۱، ص ۳۲۶)

بیت فردوسی:

روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفستی که بهره ندارد ز خاک

(۱/ ۲۶۳ / ۶۰)

۷. مصراع دوم این بیت قطران:

این مثل شاهنشاه دانا به جای آرد همی کز نهادن خوان بی آلت تهی بهتر دهان
(ج ۱، ص ۴۵۸)

شاید از این بیت مشهور فردوسی گرفته شده باشد:

دهان گر بماند ز خوردن تهی از آن به که ناساز خوانی نهی

(۳ / ۸۰ / ۱۰۳۶)

یکسانی واژه‌های «نهادن»، «خوان»، «تهی»، «بهرت» و «دهان» در مصراع قطران با سخن فردوسی احتمال توجه را بسیار تقویت می‌کند.

نتیجه کوتاه مباحث این است که با انتشار تصحیح تازه و محققانه دیوان قطران تبریزی در بهار سال ۱۴۰۲، سه - و به حدس نگارنده چهار - بار ضبط و کاربرد نام شهر «اورمیّه» به سه صورت «أرمی»، «اورمی» و «اورمین» در اشعار این سخن‌سرای تبریزی یافته^(۲) و برای نخستین بار در تاریخ ادبی و سیاسی ایران آشکار شد که قطران حدود ده سال (شاید در سال‌های ۴۵۱-۴۵۹ و ۴۶۸-۴۷۰ ه.ق) در اورمیّه به سر برده و ممدوح او حسام‌الدین حسام‌الدوله مجدالدین ابوالخلیل جعفر بن عزالدین مهتر این شهر بوده است. با بررسی دقیق مدایح این شخص در دیوان قطران

(۱) غیر از قطران یکی از کهن‌ترین کاربردهای این ترکیب در شعر فارسی در دیوان منوچهری است:

ارزنی باشد به پیش حمله‌اش ارژنگ دیو پشه‌ای باشد به پیش گرزهاش پور پشنگ
(منوچهری ۵۸۳۱، ص ۲۶)

(۲) این نمونه‌ها فعلاً قدیم‌ترین شواهد استعمال نام «اورمیّه» در شعر فارسی است.

افزون بر نکاتی توجه‌ناشده که درباره ابوالخلیل جعفر و رویدادهای دوره فرمانروایی او به دست می‌آید و برای تحقیق در تاریخ محلی شهر اورمیّه و نیز شناخت حکمرانان گمنام تاریخ ایران بسیار ارزشمند است، چند تلمیح و اشاره شاهنامه‌ای هم به نظر می‌رسد.^(۱) این اشارات به دلیل سرایش مدایح امیر اورمیّه در این شهر و در سال‌های اقامت قطران در اورمیّه فعلاً اولین و قدیم‌ترین ذکر نام اشخاص و داستان‌های شاهنامه فردوسی در شهر اورمیّه است که سند آن مانده و به دست ما رسیده است.^(۲)

این تلمیحات برای تحلیل تاریخ فرهنگی و اوضاع ادبی شهر اورمیّه در سده پنجم بسیار مهم است و هم علاقه به شاهنامه فردوسی و آشنایی با کسان و داستان‌های آن را - دست کم در میان خواص شهر - نشان می‌دهد.^(۳) و هم می‌توان تصور کرد که در مجالس فضلا و ادبای شهر که احتمالاً با حضور قطران برپا می‌شده درباره شخصیت‌ها و روایات شاهنامه و شاید خود فردوسی و شاهنامه بحث‌هایی در می‌گرفته است. از این روی حدود نیم قرن پس از پایان سرایش شاهنامه (۲۵ اسفند ۴۰۰ ه.ق) در خراسان و تقریباً چهل سال بعد از درگذشت فردوسی (۴۱۱ یا به احتمال بیشتر ۴۱۶ ه.ق) شاهنامه و موضوعات آن در محیط ادبی و سیاسی شهر اورمیّه در آذربایجان به زبان فارسی و در قالب اشعار فارسی مطرح و مورد اقبال بوده است.

(۱) همان‌گونه که در متن مقاله ملاحظه شد در تصحیح تازه دیوان قطران با آوردن بیت‌های نویافته، انتخاب‌های درست و تصحیحات قیاسی چند تلمیح جدید و ظریف شاهنامه‌ای نیز بر اشارات پیشین قطران افزوده شده است که در چاپ قبلی دیوان او نیست.

(۲) درباره سابقه و اسناد آشنایی با شخصیت‌های شاهنامه/شاهنامه‌ای در اورمیّه این نکته جالب توجه را هم باید یادآوری کرد که در سفالی متعلق به سده پنجم که از یکی از مناطق اورمیّه - که امروز به نام شیخ‌تپه معروف است - به دست آمده نقش شخصی تاجدار با دو مار بر دوش دیده می‌شود که با حالتی شاهانه نشسته و کس دیگری در برابر او دراز کشیده است. احتمال دارد ماردوش افسر به‌سر، ضحاک ماردوش و شخص پیش روی او یکی از جوانانی باشد که به گزارش شاهنامه برای خوراک ماران دوش وی قربانی می‌شوند. برای دیدن تصویر این نقش بر سفال، ر.ک: کریمی، فاطمه و محمدیوسف کیانی ۱۳۶۴، ص ۲۷. (از محقق فاضل و جوان جناب آقای حجت یحیی‌پور بسیار سپاسگزارم که این منبع را در اختیار بنده گذاشتند). درخور توجه اینکه تاریخ ساخته شدن سفال مذکور قرن پنجم و مقارن با زمان اقامت قطران در شهر اورمیّه است.

(۳) فعل «شنیدم» در این بیت قطران: «هزار ره صفت هفت‌خوان و رویین‌دز/ فزون شنیدم و خواندم من از هزارافسان» و سرچشمه‌های محتملاً شفاهی بعضی تلمیحات او این حدس را پیش می‌آورد که شاید در ادامه سنت گوسانی، داستان‌گزاران در آذربایجان عصر قطران روایت‌های ملی - پهلوانی ایران را در میان عموم مردم نیز نقل می‌کردند و اهالی برزن و بازار به صورت شفاهی با برخی از این داستان‌ها آشنا می‌شدند. «عاشیق»‌های امروز آذربایجان ادامه‌دهندگان همان آیین کهن نقلی و خنیاگری هستند.

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ ق). الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
- اسعد گرگانی، فخرالدین (۱۳۸۶). ویس و رامین، مقدمه، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، تهران، صدای معاصر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۳). ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۶). طبقات الصوفیه، مقدمه و تصحیح: دکتر محمدسرور مولایی، تهران، توس، چاپ دوم.
- تبریزی، احمد (۱۳۹۷). شهنشاهنامه، به کوشش مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی علی آبادی، زیر نظر جواد عباسی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهران، سخن، چاپ دوم.
- جعفری جزی، مسعود (۱۳۹۳). «قطران تبریزی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۵، صص ۲۵۹-۲۶۴.
- جلالی نائینی، سید محمدرضا (۱۳۷۵). فرهنگ سنسکریت - فارسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۸). تاریخ جهانگشای جوینی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر حبیب‌الله عباسی و دکتر ایرج مهرکی، تهران، زوار، چاپ دوم.
- حازمی، محمد بن موسی (بی تا). الاماکن او ما اتفق لفظه و افترق مسماه، بی جا.
- حافظ ابرو (۱۳۷۵). جغرافیای حافظ ابرو، مقدمه، تصحیح و تحقیق: دکتر صادق سجادی، تهران، مرکز میراث مکتوب.
- خادم‌علما، علی (۱۳۸۴). «مانی در آذربایجان و بنیان شهر ارومیه»، سریر سخن (مجموعه مقالات دومین همایش پژوهش‌های ادبی)، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، تهران، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس و انتشارات دانش‌پژوهان آینده‌ساز، صص ۴۳-۵۲.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۵ الف). «هفت‌خان اسفندیار»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۶، صص ۷۷۵-۷۷۷.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۵ ب). «هفت‌خان رستم»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۶، صص ۷۷۷-۷۸۰.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۶). «برمایه»، شاهنامه و فرهنگ ایران (مجموعه مقالات جلال خالقی مطلق در دانشنامه ایرانیکا)، ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتقی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن، صص ۷۳-۷۵.

- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۴). «آرش»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، صص ۴۲-۴۴.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- دیاکونوف، ام. (۱۳۸۷). «ماد»، تاریخ ایران (دوره ماد) از مجموعه تاریخ ایران کمبریج، به سرپرستی ایلیا گرشویچ، ترجمه بهرام شالگونی، تهران، جامی، صص ۹۳-۲۴۱.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۸۶). راحة الصدور و آية السرور، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران، اساطیر.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۷۷). «ارمنستان»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ج ۷، صص ۶۷۲-۷۰۲.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۰). «اورمیّه» (سبب نام‌گذاری)، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۴۲۴.
- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۹۳). سگه‌های ایران در دوره اسلامی (از آغاز تا برآمدن سلجوقیان)، تهران، سمت.
- زاهدی، فرح (۱۳۹۱). «شهرستانهای ایرانشهر»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۴، صص ۳۱۴-۳۱۷.
- زجاجی (۱۳۸۳). همایون‌نامه، تصحیح علی پیرنیا، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نیمه دوم.
- سامانه دادگان (پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) به نشانی: www.dadegan.apll.ir
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۶۸). «اورمیّه یا ارومیّه؟»، مجله رشد آموزش جغرافیا، سال پنجم، شماره ۱۸، تابستان، صص ۵۴ و ۵۵.
- سومر، فاروق (۱۳۹۰). تاریخ غزها (ترکمن‌ها) (تاریخ، تشکیلات طایفه‌ای و حماسه‌ها)، ترجمه دکتر وهاب ولی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸). صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه، چاپ هفتم.
- شمس، اسماعیل (۱۳۹۳). «روادیان»، تاریخ جامع ایران، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، صص ۲۷۵-۳۱۱.
- شمس، اسماعیل (۱۳۹۹). «استفاده از شعر به مثابه تاریخ: بررسی مقایسه‌ای تاریخ‌نگاری روادیان آذربایجان در دیوان قطران تبریزی و منابع تاریخی اسلامی»، دو فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال سی‌ام، دوره جدید، شماره ۲۶ (پیاپی ۱۱۱)، پاییز و زمستان، صص ۱۳۳-۱۵۴.
- شهردان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲). نزهت‌نامه علائی، به تصحیح دکتر فرهنگ جهان‌پور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۳). «دو تحوّل آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوّت‌های بلند)»، مجله زبانشناسی، شماره ۳۸، پاییز و زمستان، صص ۱-۹.

- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۸). «ریشه‌شناسی ده نام جغرافیایی مربوط به آذربایجان»، گزارش میراث، دوره سوم، سال چهارم، شماره ۳ و ۴ (پیاپی ۸۸ و ۸۹)، پاییز و زمستان انتشار: پاییز ۱۴۰۰، صص ۱۴-۲۲.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیری - حماسی ایران (به روایت منابع بعد از اسلام)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). مقدمه، تصحیح و توضیحات: سجاد آیدنلو، تهران، به‌نگار.
- عزیززاده غریب، حسین (۱۳۸۴). «واژه «اورمیّه» در متن‌های کهن آریایی»، پژوهش‌های ایران‌شناسی (ستوده‌نامه)، به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان و محمدرسول دریاگشت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۱۶، بخش دوم، صص ۷۰۴-۷۰۸.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳). دیوان، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، سنایی، چاپ دوم.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۹۶). تاریخ باستانی ایران، مترجم: مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- فرّخی سیستانی (۱۳۸۵). دیوان، تصحیح دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، زوّار، چاپ هفتم.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۸). شاهنامه، پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، سخن، چاپ سوم، دوره چهار جلدی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰). سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، چاپ پنجم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران (بعد از اسلام تا پایان تیموریان)، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- فرین، داگلاس (۱۴۰۱). جای‌نام‌های میان‌رودان و ایران در هزاره سوم پ.م، ترجمه دکتر محمّدامین میرقادر، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- فهیمی، مهین (۱۳۹۷). «شّادایان»، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج ۲۶، صص ۷۱۳-۷۱۹.
- قطران تبریزی (۱۳۶۲). دیوان (از روی نسخه تصحیح‌شده محمد نخجوانی)، تهران، ققنوس.
- قطران تبریزی (۱۴۰۲). دیوان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزّی با همکاری دکتر ته‌مین‌ه عطایی و دکتر شهره معرفت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن.
- کاشی، میر تقی‌الدین؛ خلاصه‌الاشعار و زبده‌الافکار، نسخه کتابخانه ایندیا آفیس به شماره Persian Manuscript: Eth 667= I.O 2561.
- کریمی، فاطمه و محمّدیوسف کیانی (۱۳۶۴). هنر سفالگری دوره اسلامی، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران.
- کسروی، احمد (۱۳۳۵). «قطران شاعر آذربایجان»، چهل مقاله کسروی، به کوشش یحیی ذکا، تهران، طهوری، صص ۱۴۴-۱۷۲.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵). شهریاران گمنام، تهران، نگاه.

- مادلونگ، و (۱۳۸۵). «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، تاریخ ایران (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: ر. ن. فرای، مترجم: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ج ۴، صص ۱۷۲-۲۱۶.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۸). ظفرنامه، تصحیح پروانه نیک‌طبع، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۶.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۹). نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن، تهران، انجمن آثار ملی.
- منصور، فیروز (۱۳۸۷). مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان، تهران، هزار، چاپ اول (ویراست دوم).
- منصور، یدالله (۱۳۹۸). فرهنگ زبان پهلوی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ج ۳.
- منصور، یدالله (۱۴۰۰). فرهنگ ریشه‌شناختی نام‌های فارسی میانه (بر پایه متون زبان پهلوی)، تهران، آوای خاور.
- منوچهری دامغانی (۱۳۸۵). دیوان، به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، چاپ ششم.
- میلیکشویلی، گئورگی (۱۳۸۷). زبان اورارتویی، ترجمه حمیده بحرانیان، تهران، پازینه.
- ناصر خسرو (۱۳۹۹). سفرنامه (بر پایه کهن‌ترین نسخه موجود در کتابخانه لکهنو)، به کوشش محمدرضا توکلی صابری، تهران، علمی و فرهنگی.
- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی ۲ (متن ۲۸۲ عنوان کتاب)، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام ۲ (متن ۴۱۴ عنوان کتاب)، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نوری اژدری (۱۳۸۱). غزن‌نامه منظوم، به کوشش دکتر محمود مدبری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۹۹). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدایینی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن، چاپ دوم (اول برای ناشر).
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳). جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۹۹۵). معجم‌البلدان، بیروت، دار صادر، الطبعة الثانية.
- Mayrhofer, M (1992). *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, Heidelberg, Carl Winter, Universitasverlag.
- Minorsky. V (1953). *Studies in Caucasian History*. London, Taylor & Foreign Press.
- Minorsky, V and Bosworth, C.E (2000). «Urmiya», *Encyclopaedia of Islam* (New Editions), Leiden, Brill, vol.10, pp. 896- 899.